



غرور و تعصب از آن کتاب‌های کلاسیک نوجوان پسند است

تجربه‌های تجربه نشده

مریم رحیمی پور
خبرنگار



دقیقاً یادم نیست که غرور و تعصب را کی خریدم. شاید یک زمانی در زندگی که تصمیم گرفته بودم کتاب‌های فاخر بخوانم و مشغول خرید کتاب‌های فاخر جهان شدم. احتمالاً همان ایام بوده که با ذوق غرور و تعصب را باز کردم، چند صفحه‌ای خواندم و بعد از شدت کسالت کنارش گذاشتم. غرور و تعصب در ۲۰ سالگی جزو اولین مواجهه‌های من با رمان کلاسیک بود و گمان نمی‌کردم هیچ وقت بتوانم تمامش کنم و این گزاره که کتاب‌های کلاسیک الکی معروف می‌شوند در ذهنم پررنگ و پررنگ‌تر شد. (پیش از آن «بلندی‌های یادگیر» را خوانده بودم و دوستش نداشتم. هنوز هم دوست ندارم)

اما بالاخره یک روز تمامش کردم، در کمال ناباوری در نتیجه اصرار بی‌پایان چند دانش‌آموز کلاس هشتم. نمی‌فهمیدم چرا نوجوان‌های متولد دهه ۸۰ باید از چنین کتاب کسالت‌باری خوش‌شان بیاید. اما هر چه که بود محبوبم کردند کتاب را تا انتها دنبال کنم و بعد از تحمل صحنه‌های کشنده طولانی، میلیون‌ها بار پیاده‌روی و صرف چای، هزاران میهمانی و صفحه‌ها دیالوگ تمام‌نشدنی تمامش کردم. نکته تعجب‌برانگیز این بود که دوستش داشتم! آنقدر دوستش داشتم که بعد از آن یکی یکی سراغ باقی کتاب‌های جین آستین هم رفتم و امروز در آغازین روزهای ۲۴ سالگی فقط دو تا از کتاب‌های او را خوانده‌ام که آن را هم نگه داشته‌ام برای روز مبادا. چون آستین دیگر زنده نمی‌شود و از او در این جهان فقط ۶ رمان وجود دارد.

داستان مواجهه ما و آثار کلاسیک، در اینجا به طور خاص رمان‌های جین آستین، ماجرای مفصل و تاحدی پیچیده است. ما آدم‌های عصر تکنولوژی گاهی به نظر می‌رسد میلیون‌ها سال از سکون و سکوت قرن هجدهم دور شده‌ایم. به همین خاطر کتاب‌های آن دوره برای همه‌مان آثاری کسالت‌بارند که به سختی تمام‌شان می‌کنیم، اما عجیب‌تر آن است که خیلی‌هایمان بعد از تحمل چنین کسالتی، کتاب را دوست داریم. جین خواندن کتاب‌های آستین ممکن است

از کند پیش رفتن ماجرا خیلی حرص بخورم، اما در کنارش از این کنده لذت هم می‌برم. الیزابت بنت ساعت‌ها فرصت داشت گلدوزی کند، با خواهرش به پیاده‌روی برود و تمام روز بنشیند و به این فکر کند که نهایتاً با چه کسی ازدواج می‌کند. من شاید این سبک زندگی را هیچ وقت برای خودم انتخاب نکنم (اگر بخوام هم به خاطر شرایط زمانه نمی‌توانم) اما از سرک کشیدن میان آن لذت می‌برم. برای همین وقتی «غرور و تعصب» را می‌خوانم، سراغ «عقل و احساس» می‌روم، بعد «منسفیلد پارک» را می‌خوانم، بعد میان صفحات «ایما» سرک می‌کشم و «جین آستین» خوانی برایم تبدیل به



ممکن است از کند پیش رفتن ماجرا خیلی حرص بخورم، اما در کنارش از این کنده لذت هم می‌برم. الیزابت بنت ساعت‌ها فرصت داشت گلدوزی کند، با خواهرش به پیاده‌روی برود و تمام روز بنشیند و به این فکر کند که نهایتاً با چه کسی ازدواج می‌کند

یک تفریح می‌شود. گنجینه‌ای که باید نگهش دارم تا در زمان‌های خاص سراغش بروم. بعد از خواندن همه این آثار هنوز راز کتاب‌های آستین را کشف نکرده‌ام، هنوز نمی‌دانم چرا می‌تواند این همه سال ماندگار بماند. نمی‌فهمم مقالاتی که می‌گویند او در کتاب‌هایش نگاه انتقادی به وضعیت اجتماعی داشته دقیقاً بر چه اساس این ادعا را می‌کنند. اما هر چه که هست، شخصیت‌هایی که آستین خلق کرده دوستان خوب من هستند که قریب به ۳۰۰ سال قبل در کشوری دور از کشور من زندگی می‌کردند و من هم مدتی کنارشان بوده‌ام. روایات آنها برایم عمیق و باورپذیر بوده. من توانسته‌ام پیشمانی الیزابت از قضاوت زود هنگام را تقریباً به اندازه خودش درک کنم، به اندازه او از شخصیت‌های فضول حرص بخورم و مثل او فنجان چای دستم بگیرم و خاله‌زنی‌ترین بحث‌های تاریخ را بکنم. از طرفی آنها با همه بعد زمانی و مکانی بازم شبیه ما هستند، بازم زود قضاوت می‌کنند، باز هم اشتباه‌های فاجعه‌بار دارند، باز هم دست به تجربه‌های عجیب در جوانی می‌زنند. ما در کنار شخصیت‌های جین آستین غریبه نیستیم، چون آنها هم مشکلاتی مثل همه جوان‌های تاریخ دارند، همان مشکلاتی که ما هم با شرایط و ضوابط عصر خودمان درگیرش هستیم.

فارغ از همه توضیحات، همین که جین آستین می‌تواند من را به مکان و زمانی ببرد که هیچ‌گاه نمی‌توانم تجربه‌اش کنم برای خواندن کتاب‌هایش کافی است. برای همین است که چند روز پیش «ترغیب» را از کتابخانه‌ام بیرون کشیدم و با خودم گفتم: «وقت جین آستین خواندن است» و دوباره از سرعت و درگیری قرن ۲۱ به سکون و سکوت قرن هجدهم پناه بردم. کلاس هشتمی‌هایی که مجبورم کردند غرور و تعصب بخوانم و موجب آشتی من با کتاب‌های کلاسیک شدند امروز دانشجو شدند، من اما هنوز معلم کلاس کتابخوانی هستم. چند هفته پیش یکی از بچه‌های کلاس دهم پیام می‌دهد و دنبال کتابی می‌گردد که شبیه «آنی شرلی» باشد. او عاشق توصیف‌هاست. در زندگی‌ام کسی را ندیده‌ام که به اندازه او توصیف دوست داشته‌باشد. می‌گویم غرور و تعصب بخواند. چند شب پیش دوباره پیام می‌دهد. پیامش با جمله «خانم غرور و تعصب رو خوندم. چقدر خوب بود» آغاز می‌شود.



جهان زیر پای کودکان

ماجراجویی
با کره زمین جادویی

زهرا بزرگ‌زاده
روانشناس کودک



هفته‌های گذشته در مورد ماجراجویی کودکان در دنیای داستان‌های خیال‌پردازانه حرف زدیم. این هفته هم می‌خواهم در مورد ماجراجویی حرف بزنم اما در دنیای واقعی و آدم‌های واقعی، نه هیولاها و پرنده‌های سخنگو.

ماجراجویی برهم‌زننده ملال و رخوت است و کتاب‌ها جهان ماجراجویی ذهن هستند. این روزها کودکان مان به جای هرکاری خودشان را در بازی‌های دیجیتال می‌کنند. آنها ساعت‌ها میان موسیقی‌ها، تصاویر و جلوه‌های ویژه نمایشی هستند و ذهنشان در مقابل تردستی بازی‌ها و فیلم‌ها ساکت و مبهوت تنها می‌بیند و می‌شنود. خیلی وقت‌ها دلمان می‌خواهد دست کودکمان را بگیریم و از پای گوشه بلندش کنیم و جهان بیرون را به او نشان بدهیم. جهانی پر از رنگ‌ها، بوها، مزه‌ها و آدم‌ها.

نشر اطراف مرداد ۱۳۹۶ در دنیای کتاب به دنیا آمد. اورسالت خود را زنده نگه داشتن روایت می‌داند و روایت یعنی تجربه‌های زیسته آدم‌ها، قصه‌هایشان و سرگذشت راهی که آمده‌اند از زبان خودشان. اما نشر اطراف، ادامه‌ای دارد که برای کودک و نوجوان کتاب چاپ می‌کند و به نظر من در این قسمت، هدفش زنده نگه داشتن ماجراجویی است؛ ماجراجویی‌های کودکی و نوجوانی آدم‌ها در نهایت روایت بزرگسالی‌شان را می‌سازد و قصه‌ها از دل جستن و کاویدن جهان بیرون می‌آید.

کتاب تازه منتشر شده نشر ادامه-واحد کودک و نوجوان نشر اطراف-در مورد دختر بچه‌ای است به نام لی لی که هر روز با کره زمین جادویی‌اش، به نقطه‌ای از جهان سفر می‌کند. او می‌خواهد در هر کشوری دوستی داشته باشد و در جریان اتفاقاتی که در هر کشور برای او می‌افتد، دوستانی پیدا می‌کند که با آنها در مورد فرهنگ و غذا و آداب و رسوم آن کشور حرف می‌زند. لی لی در انجمن ماجراجویان کتابی است با نقاشی‌های شگفت‌انگیز و داستانی جذاب که برای کودکان ۸ تا ۱۰ سال مناسب است. این کتاب نوشته آدری اسمیت و جکی نپ است. آن‌ها فرزندان قد و نیم قد ماجراجویی دارند که بهشان در نوشتن کتاب کمک کرده‌اند.

جهان برای کودکان امروز کوچک است یا در قاب گوشی خلاصه می‌شود یا در چار دیواری خانه‌های آپارتمانی. سفرهای ماجراجویانه خانواده‌ها هم به خاطر مشغله‌های کاری کم‌تر شده و هر چقدر هم که زیاد باشد نمی‌تواند جهان را در برگیرد. جهان برای کودکان امروز کوچک است مگر از کتابخانه‌شان دری به سمت بی‌نهایت باز کرده و آنها را به انجمن ماجراجویان جهان ملحق کنیم.



گزارش‌های امیر پسر عاشق رمانی که هر چیزی هست، بجز اسمش!

مصطفی جواهری
آموزگار



داستان، داستان امیر پسر بزرگ خانواده‌ای در بحبوحه جنب‌وجوش‌های مردمی پیش از انقلاب است. خانواده‌ای که تازگی از بوئین‌زهرا به تهران مهاجرت کرده، پدر خانواده کر و لال است، مادر خانواده به شیک‌بودن دیگر زنان همسایه نیست، دو برادر و خواهری که از لحاظ سنی بین این دو قرار گرفته است. این رمان یک طرح داستان ساده و تکراری دارد: پسری نوجوان در بحبوحه تحولات پیش از انقلاب با مطالعه آثار انقلابی ممنوعه دچار رشد فکری می‌شود و از طرفی درگیر یک ماجرای عاطفی با دختر همسایه‌شان هم شده است. به این طرح داستان، چاشنی چالش‌کار کردن همزمان با تحصیل و مراقبت از خانواده را هم اضافه کنید. این بد است؟ اینکه طرح یک داستان و رمان تکراری باشد بد است؟ خیر! ولی آنجایی بد می‌شود که در همین تکراری بودن، باقی بمانیم و پا را فراتر نگذاریم.

احتمالاً نویسنده چنین قصدی نداشته است، اما این کتاب را می‌توان یک اقتباس ضعیف از سریال وضعیت سفید دانست. چرا ضعیف؟ چون این کتاب، چیزی که ادعا می‌کند، نیست. شخصیت اصلی داستان، پسری نوجوان به اسم امیر است که عاشق ارمان، دختر همسایه‌شان می‌شود. اما توصیفات که از حالات و رفتار امیر در کتاب یا آن رویه‌رو می‌شویم، تکراری و کلیشه‌ای است. جملاتی نظیر «لبلم تند تند می‌زد» یا «چشمم می‌پرید» یا «هوای یکهو گرم شد و تم داغ!» یا تعبیراتی این چنین. امیر، ابتدا یک نوجوان پسر عاشق قابل باور نیست. برخلاف امیر وضعیت سفید. اسم رمان هست «گزارش‌های امیر پسر عاشق». در حالی که در رمان خیلی دیر به گزارش‌ها می‌رسیم. اصلاً گزارش «هایی» در کار نیست. چند گزارش معمولی است. اسم داستان خیلی اهمیت دارد و کاش اسم دیگری انتخاب می‌شد.

اما چرا این طور است؟ چرا امیر برایمان قابل باور نیست؟ چون نویسنده کتاب یک خانم است و هیچ‌گاه در طول زندگی تجربه زیسته یک پسر نوجوان بودن را نداشته و نخواهد داشت. از طرفی در همین کتاب، شخصیت راضیه خواهر امیر و مادر امیر، شخصیت‌هایی استوار، باورپذیر و فراتر از تیپ هستند چون نویسنده تجربه دختر بودن را زیسته است. از طرفی در کتاب، اوقاتی با بیان کردن جزئیات شخصیتی غلامرضا تختی رویه‌رو هستیم. اطلاعاتی که بدون هیچ ظرافت ادبی و داستانی و کاملاً شعاری به خورد مخاطب داده می‌شود.

«گزارش‌های امیر، پسر عاشق» می‌توانست یک رمان دلچسب نوجوان باشد، اما نشده است. رمانی است که حرف جدید برای گفتن ندارد، تکراری است، شعاری است و روی دست‌ها می‌ماند.



نقد کتاب
نوجوان

نقد کتاب
کودک



اما چرا این طور است؟ چرا امیر برایمان قابل باور نیست؟ چون نویسنده کتاب یک خانم است و هیچ‌گاه در طول زندگی تجربه زیسته یک پسر نوجوان بودن را نداشته و نخواهد داشت